



زیادتی‌های تجربه؛ ابعاد مرزی من از دیدگاه هوسرل

استفانو میکالی
سیاوش سینایی



Überschüsse der Erfahrung
Stefano Micali
Springer, 2008

پدیده‌شناسی به دنبال این است که از عهده بررسی خصوصیات نحوه‌های متمایز نمودی آنچه نمایان می‌شود برآید. پس تحلیل پدیده شناختی به معنای بازگشت به خود اشیا به شیوه‌ای رادیکال می‌باشد. هوسرل مدعی است که تنها از طریق طرح افکنی‌ها می‌توان از ادراک ابژه بیرونی برخوردار بود. موضوع مورد بحث در این جا تعیین معنای متقن ادراک می‌باشد.

به نظر نویسنده بازگشت به خود اشیا، کشف ابعاد حسی تاکنون ناشناخته را میسر می‌سازد و معانی نامتناجس تجربه باید به همان گونه که نمایان می‌شوند توصیف گردند، یعنی به همان نحو که برای ما رخ می‌دهند و به ذهن ما درمی‌آیند. اگر قرار باشد که مقولات معینی نظیر صورت/ماده، درون/بیرون یا حتی نوئیس/نوئما، ادعا/پاسخ و غیره خواستار اعتبار کلی باشند، ما نمی‌توانیم پدیده‌های متمایز را در افق متمایزی که از طریق تسلط بر این مقولات مشخص شده است مطرح نماییم. هیچ تجربه رادیکالی نمی‌تواند معلول یک نظم و ترتیب از پیش برقرار شده باشد بلکه باید در نحوه نمودی یگانه اش مشروعیت یابد که در آن خود را نشان می‌دهد. بنابراین، هر پدیده خواستار زبان خاص خویش است.

از این رو تحلیل پدیده شناختی به این محدود نمی‌شود که خصوصیت نحوه‌های متمایز نمودی را مشروعیت بخشد بلکه بدین معطوف می‌گردد که حدود پدیده بودگی را نشان دهد. به نظر نویسنده مرلوبونتی این هدف پدیده‌شناسی را به درستی فرمول بندی کرده است: "وظیفه نهایی پدیده‌شناسی به عنوان فلسفه آگاهی عبارت از این است که ارتباط خود را با ناپدیده‌شناسی دریابد. آنچه به نظر ما در تضاد با پدیده‌شناسی قرار می‌گیرد - وجود طبیعی، همان اصل "بربریتی" که شلینگ از آن سخن می‌گوید - نمی‌تواند خارج از پدیده‌شناسی باقی بماند و باید جایگاه خود را در آن بیابد." (ص ۱-۲)

تحلیل نویسنده این است که کشمکش میان قلمرو پدیداری و آنچه اساساً از پدیده بودگی می‌گریزد ماهیتاً فلسفه عصر ما را که به نحو هرمنوتیکی - پدیده‌شناختی جهت یافته است مشخص می‌سازد یعنی: چیزی در نمود آشکار می‌شود که فراتر از نمود می‌رود. وظیفه پارادوکسیکال پدیده‌شناسی این است که تجربه اولیه را به بیان درآورد و همزمان تلاش نماید تا از عهده بررسی این تجربه در زیادتی دست ناکشیدنی اش، در برابر هر نوع شهود مستقیم و فراروندگی اش از هر شکل بیان، برآید. "مفهوم" اثر و نشانه و نیز رخساره نزد لویناس، "تفاوت" نزد دریدا،



تمایز میان تقرر معنا و ساخت معنا نزد ریشتر در وهله اول به عنوان تلاش‌هایی تلقی می‌شوند که می‌خواهند تا حدود میان امری را که نمایان می‌شود و آنچه که در نمود اساساً به دادگی نمی‌تواند درآید از نو مورد اندیشه قرار دهند. در این کتاب، دقایقی از پدیده‌شناسی هوسرل متمایز می‌گردند که در آنها پدیده‌شناسی با حدود خاص خود در کشمکش است. همین دقایقی که تاکنون به قدر کافی مورد توجه قرار نگرفته‌اند می‌توانند سهم عمده‌ای را برای نشان دادن پدیده‌های رادیکالی که اساساً از من (Ich) می‌گریزند ایفا نمایند. در پدیده‌شناسی هوسرل می‌توان یک کشمکش پنهان اما همواره محسوس را میان دستورالعمل‌های فلسفه وی و وفاداری پارادایمی وی به خود چیزها که تحلیل پدیده‌های منطقه‌ای، ما را به آنها هدایت می‌کند بیابیم. هنگامی که بُعد نهایی تقویم پژوهش گردد، این شکاف به نقطه اوج خود می‌رسد.

نویسنده در تحلیل خود از پدیده‌شناسی می‌گوید: "بر طبق نظر هوسرل، پدیده‌شناسی باید صرفاً به جانب چیزی جهت‌گیری نماید که خودش را در بداهت خاص خود نشان دهد. هوسرل در توصیفی که در دانشنامه فیلسوفان در سال ۱۹۳۷ از خود ارائه می‌دهد، اولین جلد ایده‌های مربوط به پدیده‌شناسی محض و فلسفه پدیده‌شناختی را به مثابه "متن واقعا بنیادی پدیده‌شناسی تقویمی" تلقی می‌کند. در این کتاب، علم جدید "به تفسیر معنای خاص خود و نقش خود به عنوان فلسفه نخستین و "علم بنیادی فلسفه" به طور کلی نایل می‌شود، تفسیری که به طور نظاممند استوار گشته است. در اینجا موضوع اصلی، نشان دادن معنای خاص روش پدیده‌شناختی می‌باشد. روش پدیده‌شناختی عبارت است از وحدت تقلیل استعلایی و تقلیل ایده تیکی." (ص ۳)

پدیده‌شناسی باید چیزی را که به عنوان "بداهت تغییرناپذیر" و به عنوان "پیش فرض همواره بیان‌ناشده" هر پژوهش علمی محسوب می‌گردد، یعنی وجود جهان را مورد پرسش قرار دهد. تعلیق وجود جهان منتهی به یک تغییر بنیادی و منتهی به ممکن ساختن رویکرد پدیده‌شناختی می‌گردد. علاوه بر تقلیل پدیده‌شناختی، "پژوهش ماهوی" شکل بنیادی تمام روش‌های استعلایی می‌باشد یعنی یک ابژه منفرد صرفاً یک ابژه منفرد نیست.

پدیده‌شناسی در وهله اول با تأملی ایستا به مسائل تقویمی می‌پردازد. نخستین حوزه پدیده‌شناسی، پژوهش تضایف است که نسبت‌های بسیار دشوار و پیچیده میان نوئسیس و نوئما را پژوهش می‌نماید.

اپوخه استعلایی، تقلیل ایده تیک و پژوهش تضایف، بینش‌های روشی بنیادی پدیده‌شناسی هوسرل می‌باشند که خود - دادگی پدیده‌ها از طریق آنها نمایان می‌شود.

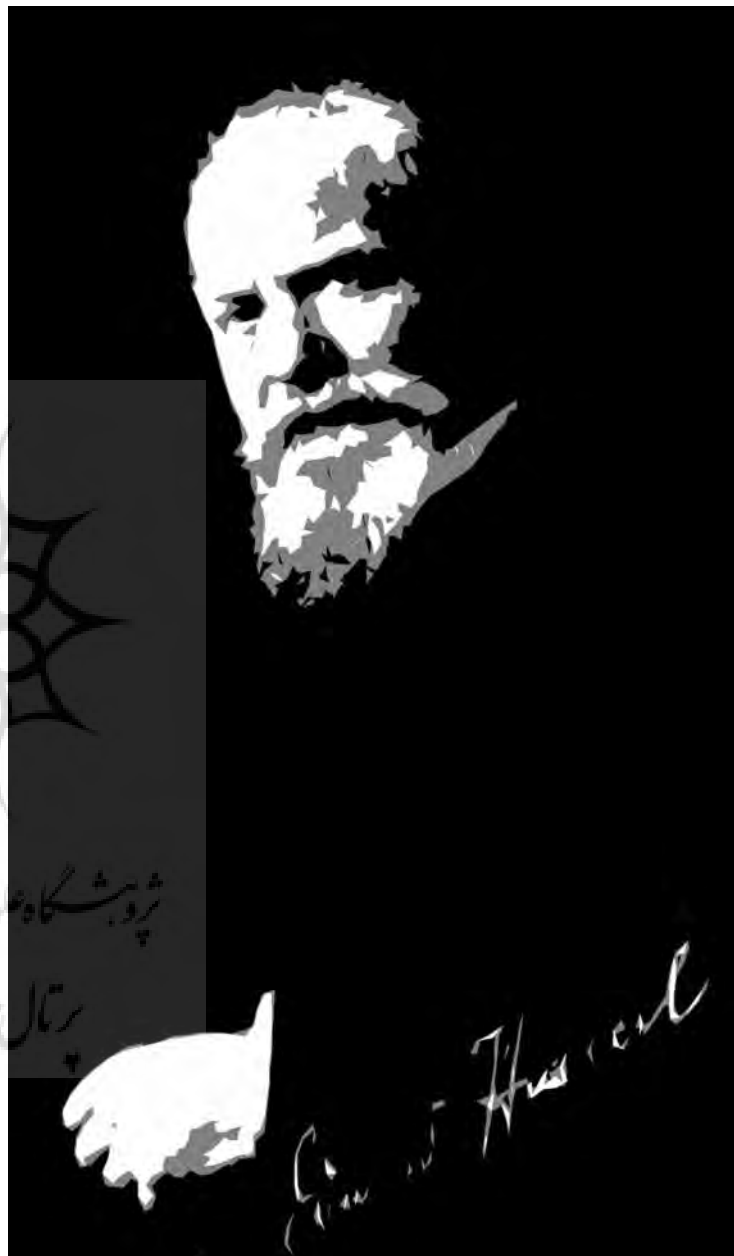
اما به نظر نویسنده باید تأکید کرد که تحلیل هوسرل در بسیاری از حوزه‌ها به پدیده‌هایی می‌رسد که اساساً به خود - دادگی در نمی‌آیند. این پدیده‌ها تنها در دسترس ناپذیری خاص خود دسترس پذیرند. این پدیده‌های مرزی که باید در نحوه نمودی یگانه خود توصیف گردند، موضوع اصلی این کتاب می‌باشد.

مفهوم "من" نزد هوسرل که در پیوند با بُعد نهایی تقویم، با توجه به حوزه‌های متمایز پدیده‌ها (انفعال، واقع بودگی، اشتراک بین الادهانی، زمان مندی)، تحلیل می‌گردد به عنوان راهنمای اصلی بررسی‌های من به کار می‌آید...

نویسنده دلایل زیر را برای بررسی ابعاد گوناگون "من" ضروری می‌داند:

۱. فهم صحیح "من" تنها با این پیش فرض به دست می‌آید که افق‌هایی تحلیل شوند که من در آنها حرکت می‌نماید.

هر تلاشی برای تحلیل "من" مستقل از اندیشه‌هایش و مستقل از افق‌های معنا، پیشاپیش محکوم به شکست است. من نمی‌تواند بنابه گوهر خویش در نظر گرفته شود، یعنی من صرف نظر از "حالت ارتباطی" یا "شیوه رفتار"ش کاملاً تهی از مؤلفه‌های ماهوی است و اصلاً دارای محتوای تبیین پذیر نیست و فی نفسه و لِنفسه توصیف ناپذیر می‌باشد."





۲. پدیده‌هایی که در فوق بیان شد (زمان مندی، انفعال، اشتراک بین الازدهانی، واقع بودگی) به نحو تنگاتنگ با یکدیگر همبسته‌اند، یعنی به عنوان مثال ممکن نیست که مسائل واقع بودگی را به نحو صحیح درک نمود بدون این که جنبه‌های بین الازدهانی، زمانی و انفعالی در نظر گرفته شود.

این کتاب به ۵ فصل تقسیم می‌شود. صرف نظر از فصل اول که نقش یک مقدمه را ایفا می‌نماید، هر فصل دارای یک ساختار مشابه است، یعنی تحلیل متن وار تفکر هوسرل به اثبات امری می‌انجامد که فراتر از هر شکلی از شهود می‌رود. وقتی از زیادت‌تری تجربه و فراروندگی سخن گفته می‌شود در واقع اصطلاحی مورد استفاده قرار می‌گیرد که باید درباره آن گفت که "چه چیزی فراتر می‌رود و فراتر از چه چیزی می‌رود؟" (ص ۵). بر همین اساس در هر فصل تلاش می‌شود تا جنبه‌های متعدد حوزه‌های متمایز تجربه (زمان، واقع بودگی، بین الازدهانیت، انفعال) آشکار گردد و به طور قطعی و نهایی آنچه که دقیقاً مرزهای هر نظم موجود را می‌شکند تمایز یابد. از آن جایی که مرزهای پدیده شناسی به طور خاص در تحلیل زمان روشن می‌گردند این بُعد به طور مفصل تر پژوهش می‌گردد. اما باید تأکید شود که این پژوهش به هیچ وجه تابع دستوالعمل‌های پدیده شناسی هوسرل نیست، بلکه تابع تحلیل انضمامی وی است.

"مفهوم" اثر و نشانه

و نیز رخساره

نزد لویناس، "تفاوت"

نزد دریدا، تمایز میان

تقرر معنا و ساخت معنا

نزد ریشتر در وهله اول

به عنوان تلاش‌هایی

تلقی می‌شوند که

می‌خواهند تا حدود

میان امری را که

نمایان می‌شود و آنچه که

در نمود اساساً

به دادگی نمی‌تواند درآید

از نو مورد اندیشه

قرار دهند.

در فصل اول مقدمه ای درباره مفهوم "من" ارائه می‌شود که دارای ابهام و چند معنایی است. در این بافت و زمینه به طور خاص، نسبت پیچیده میان من به عنوان مرکز شعاع نگاه و من به عنوان هویتی که خود را در اعمال حاضرسازی نشان می‌دهد پژوهش می‌گردد. با توصیف سوژه حاضر ساز، بدن بودگی متصایف من تخیل شده آشکار می‌گردد.

کانون و محور فصل دوم را تغییر شکل مفهوم من از طریق پدیده شناسی پویا تشکیل می‌دهد که تاریخ صور متمایز ادراک نفسانی را موضوع خود قرار می‌دهد که در آنها ایزه‌ها بسته به مورد تقویم می‌یابند. در ابتدا رابطه مسئله برانگیز پدیده شناسی ایستا و پویا مورد بررسی قرار می‌گیرد و سپس صور بنیادی سنتز فعال و منفعل پژوهش می‌شود. از طریق تحلیل سنتزهای منفعل، صوری و محتوایی، قلمرو ناشناخته حیات می‌تواند کشف شود که معنا از طریق خود آن شکل می‌گیرد. به علاوه با توجه به سنتز منفعل نشان داده می‌شود که در سطح نمونه ای تقویم، تأثیر تغییر زمان که از پارادایم قصدیت می‌گریزد نقش برجسته‌ای ایفا می‌کند. از طریق این تأثیر، نوع خاصی از بیگانگی به بیان درمی‌آید که فرایند حلولی سازی را که مشخصه پدیده شناسی هوسرل می‌باشد به پرسش می‌گیرد.

هدف فصل سوم این است که معانی متفاوت امر واقع تفکیک گردد و خصلت غیرواقع بودگی من به طور دقیق تر معین شود. این کار با توجه به آثاری صورت می‌گیرد که توسط هوسرل در دهه بیست به نگارش درآمده‌اند. با توجه به من واقعی نخستین، نه تنها تغییر بنیادی رابطه میان امر واقع و ایدوس بلکه حتی بُعد بی بنیان من که از مفهوم‌های متافیزیکی دوگانه وجود/ماهیت، واقعیت/امکان فراتر می‌رود آشکار می‌گردد.

فصل چهارم دارای دو قسمت است. در قسمت اول، نظریه اشتراک بین الازدهانی هوسرل که مناقشه برانگیز است پژوهش می‌گردد. از یک سو تعالی جدید "دیگری" به شناخته می‌شود، یعنی "دیگری" به واسطه دسترس ناپذیری رفع ناشدنی مشخص می‌گردد. از سوی دیگر، رابطه نامتقارنی میان قلمرو خود فرد و قلمرو دیگری وجود دارد، یعنی من نه تنها به عنوان نقطه عزیمت پیوند با دیگری، بلکه حتی به عنوان شالوده، اساس و بنیان نهایی اعتبار ادراک دیگری به کار می‌آید. در همین بافت است که نوع خاصی از دور نمایان می‌شود که با توجه به قلمرو متمایز پدیده‌ها به وضوح روشن می‌گردد. در قسمت دوم، نظریه اشتراک بین الازدهانی لویناس و دریدا بررسی می‌گردد و توصیفی از نسبت میان من و دیگری ارائه می‌گردد.

زمان که عمیق ترین بُعد من به شمار می‌آید، موضوع فصل پنجم را تشکیل می‌دهد. مسائل مربوط به زمان در این جا از دیدگاه زمانی و نظامند پژوهش می‌گردند. در آغاز با رجوع به جلد ۱۰ هوسرلیانا (در باب پدیده شناسی آگاهی درونی از زمان)، سه سطح متمایز از زمان تفکیک می‌شوند، یعنی: ایزه زمان، ادراک زمان و آگاهی تقویم کننده زمان. با توجه به مفهوم آگاهی تقویم کننده زمان در این مورد رابطه پیچیده میان انطباق اولیه و جریان یادآوری اولیه پژوهش می‌شود. بنابراین، نه تنها دگرگونی‌های آگاهی تقویم کننده زمان در دستنوشته‌های برنو در سال‌های ۱۹۱۷/۱۸ و در دستنوشته‌های دهه سی ام، بلکه صور اساساً متمایز زمان سازی‌ها نیز (نظیر زمان مندی یادآوری حال حاضر، زمان مندی تخیل ناروشن یا زمان سازی پدیده‌های مرزی مرگ و خواب) مورد تحلیل قرار می‌گیرند.